



● خود اثر ادبی هدف بو طبقا نیست. آنچه بو طبقا می جوید، ویژگی های آن گفتمان خاصی است که گفتمان ادبی نام دارد.

● بو طبقا نه با ادبیات واقعی بلکه با ادبیات محتمل معینی با آن ویژگی انتزاعی ای سر و کار دارد که فردانیت پدیده ای ادبی یعنی ادبیت را پی می افکند.

تزو تان تودورف

برگردان: ابوالفضل خوی

تعریف بو طبقا

جدا کنیم.

اجازه بدهید کمی درباره ی نگرش نخست صحبت کنیم. چرا که در این نگرش اثر ادبی هدف غایی منحصر به فرد است و از این به بعد ما آن را تاویل می نامیم. تاویل که گاهی اوقات علم تفسیر [exegesis] اظهار نظر [commentary] تبیین متن [explication de texte]، قرائت دقیق [close reading]، تحلیل [analysis] و یا حتی نقد [criticism] نیز نامیده می شود (این نام ها بدین معنا نیست که ما نمی توانیم بعضی از این واژه ها را در تقابل یا تضاد با هم قرار دهیم). بدان گونه که در اینجا مدنظر ماست، بر اساس هدفش که برשמردن معنای متن مورد بررسی است، قابل تعریف می گردد. آرمان نگرش نخست را هدف فوق تعیین می کند - که عبارت است از واداشتن خود متن به صحبت کردن، یعنی پایبندی به ابژه (object)، به دیگری و متعاقباً امحای سوژه و نیز درام آن، که برای همیشه از درک معنا

برای فهم بو طبقا باید از تصویری کلی تر و البته قدری ساده شده تر از مطالعات ادبی کار را آغاز کنیم. توصیف مکاتب و گرایش های ادبی هم ضروری نیست؛ بلکه تذکار مواضع اتخاذ شده در مورد برخی مسائلی بنیادی متعدد کفایت می کند. ابتدا باید دو نگرش عمده را از یکدیگر متمایز دانست: نگرش نخست متن ادبی را به منزله ی موضوع و مصداق حوزه ای از دانش و نگرش دوم هم متن را همچون تجلی ساختاری انتزاعی در شمار می آورد. (من در اینجا به مطالعات زندگی نامه ای که ادبی نیستند و نیز نوشته های ژورنالیستی که مطالعاتی نیستند، کاری ندارم) همان گونه که بعداً هم خواهیم دید این دو نگرش در تضاد با یکدیگر نیستند. حتی می توان گفت که آندو مکمل ضروری هم اند. در غیر این صورت بسته به تاکید روی یکی از این دو نگرش می توانیم به روشنی آنها را از یکدیگر

عاجز است و صرفاً معنایی را در معرض پیشامدهای احتمالی روان شناختی و تاریخی قرار می دهد. این آرمان خواهی و درام در طول تاریخ نقد و نظر که با تاریخ انسانی تنیده شده، تعدیل خواهد شد.

عملاً تاویل یک اثر اعم از ادبی یا غیر ادبی، برای خودش و در درون خودش، بدون وانهادن آن برای لحظه ای، بدون فرانگندن اثر به حوزه ای دیگر جز خودش امری غیر ممکن است و یا می توان گفت تاویل در صورتی ممکن می گردد که صرفاً شامل تکرار کلمه یا کلمه ی خود اثر گردد. چنین تاویلی ظاهر اثر را چنان دقیق باز می تاباند که اصل و شرح هر دو شبیه هم می گردند و به تعبیری می توان گفت که هر اثر بهترین شارح خود است.

اگر تاویل اصطلاحی و نریک برای تحلیل نوع اول است، تحلیلی که متن ادبی را به آن تسلیم می کنیم، آنگاه نگرش دوم را نیز می توان در بافت عمومی علم قرار داد. برآنم که با به کارگیری واژه ی علم که زیاد مورد پسند اهل ادب هم نیست، بیش تر به چشم انداز اتخاذ شده توسط تحلیل گر بپردازم تا به میزان دقیقی که این حوزه به آن دست می یابد (دقتی لزوماً نسبی): هدف تحلیل گر دیگر توصیف اثری خاص و تعیین معنای آن نیست، بلکه دستیابی به آن قوانین همگانی ای است که یک متن خاص فرآورده ی آن ها به شمار می رود.

در نگرش دوم می توانیم اشکال متعددی را از همدیگر باز شناسیم که در نگاه نخست بسیار از هم دور می نمایند. در واقع، در اینجا مطالعات روان شناختی یا روان کاوی، جامعه شناختی یا قوم شناختی همچنین مطالعات برآمده از فلسفه یا از تاریخ عقاید در کنار هم قرار دارند. همه ی موارد مذکور خصلت خود مختار اثر ادبی را رد کرده، متن را تجلی قوانینی می داند که خارج از اثر وجود دارد و با روان یا جامعه یا حتی «ذهن انسان» سر و کار دارند. هدف چنین مطالعاتی راندن اثر ادبی به درون



درباره‌ی زبان، که در آغاز کار «ساختارگرایی» صورت‌بندی شد، سازمان می‌دهند.

ساختار است که ما را به مشخص کردن رابطه‌ی بین بوطیقا و زبان‌شناسی رهنمون می‌شود. ادبیات در محکم‌ترین معنای کلمه محصول زبان است. (مالارمه گفته بود: کتاب انبساط مطلق حروف است...) بدین سبب، هر دانش زبانی قابل توجه بوطیقاشناس خواهد بود. اما این رابطه با چنین صورت‌بندی‌ای بیشتر ادبیات و زبان را به هم پیوند می‌زند تا بوطیقا و زبان‌شناسی را؛ رابطه‌ی بین بوطیقا و همی علوم زبان از همین جاست. اکنون اگر بوطیقا تنها علمی است که ادبیات را به عنوان هدفش برگزیده، زبان‌شناسی در عوض (حداقل آن گونه که امروز وجود دارد) اگر نه خیلی بیش‌تر از بوطیقا، تنها علم زبان است. هدف زبان‌شناسی گونه‌ای خاص از ساختار زبانی (واج‌شناسی، دستور و معناشناسی) صرف‌نظر از موارد دیگر است که در برگیرنده‌ی مطالعات مردم‌شناسی، روانکاری یا فلسفه‌ی زبان است. از این رو بوطیقا ممکن است از هر یک از علوم مذکور تا بدانجا که زبان بخشی از هدف آن‌ها به حساب می‌آید، یاری بطلبد. نزدیک‌ترین حوزه‌ها به بوطیقا، زمینه / رشته‌هایی هستند که با گفتمان سر و کار دارند - یعنی گروهی که حوزه‌ی ری‌توریقایی را شکل می‌دهند و در گسترده‌ترین معنای خود به منزله دانش همگانی گفتمان‌ها به کار می‌رود.

و اینجاست که بوطیقا در پروژه‌ی همگانی نشانه‌شناسی شرکت می‌جوید، پروژه‌ای که همه‌ی آن تحقیقاتی را به هم پیوند می‌زند که نقطه‌ی جدایی‌شان نشانه است.

Source:

Todorov, Tzvetan. "Defenition of Poetics in Newton K.M 20th century literay theory, Maemiltan, London, 1988."

بلکه ارائه‌ی نظریه‌ای برای ساختار و کارکرد گفتمان ادبی است. نظریه‌ای که امکانات ادبی را آن گونه برشمارد که آثار ادبی موجود را به عنوان مجموعه‌ای ببینیم که دستاوردهای خاصی داشته است. در این صورت اثر ادبی پرچیزی سوای خودش نور نخواهد تاباند. همان گونه که در نقد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی این‌گونه است. اما این چیز، از این پس ساختاری ناهمگون نخواهد بود، بلکه ساختاری خواهد بود از جنس خود گفتمان ادبی. این متن خاص تنها نمونه‌ای است که به ما این اجازه را می‌دهد که [با تکیه بر آن] ویژگی‌های ادبیات را توصیف کنیم...

این که این نوشته ابتدا برای مجموعه مطالعات ساختارگرایی تنظیم یافته بود، خود سؤال تازه‌ای به ذهن متبادر می‌کند: ارتباط ساختارگرایی و بوطیقا در چیست؟ مشکل بودن پاسخ به این پرسش ناشی از چند معنایی بودن اصطلاح ساختارگرایی است.

اگر بوطیقا را در معنای همه‌پذیر آن بگیریم، کل بوطیقا، نه صرفاً این یا آن شکل آن، [مفهومی] ساختاری است: چون هدف بوطیقا مجموعه‌ی پدیده‌های تجربی نیست، بل ساختاری انتزاعی (ادبیات) است. بدین ترتیب وارد کردن دیدگاهی علمی به هر قلمرویی همیشه پیشاپیش [امری] ساختاری است.

از سویی اگر واژه‌ی بوطیقا مجموعه‌ی محدودی از پیش فرض‌ها را در نظر دارد، پیش فرض‌هایی که وابستگی‌های تاریخی دارند - و از این طریق زبان را تا حد نظامی ارتباطی، یا پدیده‌هایی اجتماعی را تا حد فرآورده‌های رمزگان تقلیل می‌دهد - بوطیقای که ما در نظر داریم، هیچ جنبه‌ی ساختارگرایانه‌ای در خود ندارد. حتی می‌توان گفت که پدیده‌ی ادبی و در نتیجه گفتمانی که آن پدیده‌ی ادبی را به رسمیت می‌شناسد (بوطیقا)، به صرف موجودیت خود، مخالفتی را در برابر مفاهیم ابزارگونه

قلمرویی است که قلمرو بنیادین تلقی می‌شود، یعنی کارِ طاقت‌فرسای رمزگشایی [decipherment] و ترجمان [Translation] است: اثر ادبی بیان «چیزی» است و هدف این گونه مطالعات نیل به آن «چیز» از طریق رمزگان بوطیقای است. ماهیت چنین هدفی بسته به این که فلسفی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی یا غیره باشد. حوزه‌ی مطالعه‌ی مورد بحث نیز در درون یکی از گفتمان‌های مذکور (یکی از این «علوم») قرار خواهد گرفت و البته هر یک از این گفتمان‌ها زیر مجموعه‌هایی را هم دارا خواهند بود. این گونه فعالیت تا آنجا به علم ربط پیدا می‌کند، که هدف آن دیگر نه آن پدیده‌ی خاص بلکه قانون (روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و غیره)‌ای است که آن پدیده به ظهور می‌رساند.

بوطیقا تقارنی را که تاکنون بین تاویل و علم در حوزه‌ی مطالعات ادبی شکل گرفته بود، برهم می‌زند. بوطیقا در تقابل با تاویل آثاری خاص، در پی معنایی نیست، بلکه در جستجوی دانش قوانین همگانی‌ای است که بر زایش هر اثر ادبی حاکم است. اما در تقابل با چنین دانش‌هایی (روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و غیره) بوطیقا قوانین همگانی را صرفاً در درون خود ادبیات می‌جوید. بدین سان بوطیقا هم رویکردی «انتزاعی» و هم رویکردی «درونی» به ادبیات است.

خود اثر ادبی هدف بوطیقا نیست. آنچه بوطیقا می‌جوید، ویژگی‌های آن گفتمان خاصی است که گفتمان ادبی نام دارد. بنابراین هرائر صرفاً به منزله‌ی تجلی ساختاری انتزاعی و همگانی است که اصلاً همین ساختار تنها یکی از مدرکات محتمل اثر به شمار می‌رود. این علم، از این طریق نه با ادبیات واقعی بلکه با ادبیات محتمل معینی با آن ویژگی انتزاعی‌ای سر و کار دارد که فردانیت پدیده‌ی ادبی یعنی ادبیت را پی می‌افکند. هدف این بررسی دیگر نه شرح و یا آرایه‌ی خلاصه‌ای توصیفی از اثری عینی